

باسمه تعالی

موضوع کلی: تحلیل حرکت امام حسین از مدینه تا کربلا، ماجرای حضرت قاسم (ع)، اهمیت حرکت در زندگی بر مبنای رضای خداوند.

شماره	متن	زمان	اهداف	مواد لازم – شیوه اجرا
۰	<p>پیش برنامه/کاردستی:</p> <p>طرز تهیه کاردستی نامه در انتهای جدول آمده است. چگونگی استفاده‌ی این نامه در قسمت آغاز آمده است.</p> <p>پخش مداحی برای ایجاد فضای حزن و روحانی در برنامه.</p> <p>http://sound.tebyan.net/newindex.aspx?pid=۱۵۰۳۰۱&MusicID=۱۵۱۷۹۰ ای نسیم آشنایی</p> <p>http://sound.tebyan.net/newindex.aspx?pid=۱۵۰۳۰۱&MusicID=۱۵۱۷۸۹ باز این چه شورش است</p>	۲۵ دقیقه	<p>۱. با توجه به عدم حضور هم‌زمان بچه‌ها توصیه می‌شود قبل از شروع رسمی برنامه برای فراگیری که زودتر آمده‌اند کاردستی و یا رنگ‌آمیزی مرتبط با این مناسبت انجام شود.</p>	<p>۱. کاغذ کاهی با ابعاد تقریبی ۲۵*۱۵ سانتی متر</p> <p>۲. دو چوب باریک</p> <p>۳. نوار باریک از جنس گونی و یا نخ کاموا</p> <p>۴. چسب حرارتی</p>
۱	<p>آغاز</p> <p>سلام بچه‌ها خوبین ان شاءالله؟</p>	۲۰ دقیقه	<p>۱. توسل به قرآن برای نورانی شدن دل که عامل هدایت است.</p> <p>۲. آشنایی با سوره‌ی</p>	<p>۱. بهتر است آیات برای شرکت‌کنندگان به نمایش درآید تا بتوانند هم‌خوانی داشته‌باشند.</p>

<p>فجر و مفهوم کلی آن. ۳. ذکر ارتباط این سوره مخصوصا آیات انتهایی آن با امام حسین (ع). ۴. اهمیت آگاهی داشتن از معانی آیات قرآنی. ۵. پرداختن به این نکته که درد دل کردن با امام و حتی نامه نوشتن به امام کار خوبی است و ایشان در جریان احوال ما هستند. ۶. تقبیح وفادار نماندن به عهد با اشاره به نامه نوشتن کوفیان و ...</p>		<p>خوش آمدین به جمع ما و ما امیدواریم که این لحظاتی که دور هم هستیم لحظات خوبی برامون باشه و چیزهای جدید هم یاد بگیریم و خلاصه راضی از این جا بیرون بریم. امیدوارم شما هم کمک کنین که این طوری بشه.</p> <p>خب کاردستیون چطور بود؟ به نظرتون نامه‌هاتون جالب شده؟ دوسش داشتین؟ حالا من بهتون می‌گم که توی این نامه چی می‌خوایم بنویسیم. ولی هر کاری رو با چی شروع می‌کنیم؟ بله با نام و یاد خدا و توکل به خودش که کمکمون بکنه اون کار رو با موفقیت انجام بدیم. یعنی هم برنامه‌مون رو با یاد خدا شروع می‌کنیم و بسم الله می‌گیم، و هم بعد که نامه‌هامون رو می‌نویسیم، بالای نامه‌هامون نام خدا رو می‌نویسیم. پس حالا با هم بلند می‌گیم: بسم الله الرحمن الرحیم.</p> <p>خب، حالا که از خدا کمک گرفتیم برای شروع کارمون، به کتاب خدا هم مراجعه می‌کنیم و از سخن خدا هم درس می‌گیریم. خب، کی این جا سوره‌ی فجر رو بلده؟ یا می‌دونه کجای قرآنه؟</p> <p>سوره‌ی فجر در جزء ۳۰ قرآنه و سوره‌ی خیلی قشنگیه که الان چند آیه ش رو با هم می‌خونیم و با این سوره بیشتر آشنا می‌شیم.</p> <p style="text-align: center;">بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)</p> <p style="text-align: center;">ای نفس مطمئنه (۲۷) خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد (۲۸) و در میان بندگان من درآی (۲۹) و در بهشت من داخل شو (۳۰)</p> <p style="text-align: right;">(این معنای آیات، برای مربیان آمده‌است.)</p>
--	--	---

این آیه‌ها، آیه‌های آخر سوره‌ی فجر بودند. بچه‌ها! در این سوره بیشتر بحث غلبه کردن نور به ظلمت و پیروزی مؤمنان بر دنیاپرستان ذکر شده. حتی اسم این سوره هم که "فجر" هست همین معنا رو می‌ده. اگه گفتین معنی فجر چیه و به چی اشاره می‌کنه؟ شاید تا حالا کلمه‌ی فجر رو شنیده باشین که به وقتی می‌گن که داره سحر می‌شه و کم کم نور خورشید در آسمون پدیدار می‌شه. اگه گفتین در اون لحظه‌ها چه چیزی داره بر چه چیزی غلبه می‌کنه؟ بله درسته، نور خورشید به تاریکی غلبه می‌کنه و هوا داره کم کم روشن می‌شه.

در آیه‌های آخر این سوره، خداوند ماجرای یک قوم سرکش رو برای ما بیان می‌کنه و می‌گه که عاقبت سرکشی و طغیان و گمراهی این قوم مجازات و عذاب اون‌ها در قیامت و در جهنم هست. ولی در ادامه، در این آیه‌هایی که ما خونديم خداوند می‌فرماید: ای انسانی که آرامش یافته‌ای و مطمئن هستی! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنود و راضی هستی و هم او از تو خشنود و راضی است! پس در میان بندگان خوب من بیا و به بهشت من وارد شو!

روایات مختلفی از امامانمون در مورد این سوره و این آیات پایانی به دست ما رسیده که به ما می‌فرمایند: این سوره مربوط به امام حسین (ع) هست و منظور خدا از این آیات انتهایی امام حسین (ع) هستند. در حقیقت، اون انسان ارزنده‌ای که به خدا اطمینان کامل داره و آرامش یافته، امام حسین (ع) هستند که مطابق رضای خداوند عمل کردن و هم خدا از ایشون راضی هست و هم ایشون با رضایت و آرامش و توکل کامل به خداوند در روز عاشورا به همراه خانوادشون در کربلا مقابل دشمنان اسلام ایستادن تا نور بر ظلمت و تاریکی غلبه کنه مثل وقتی که نور فجر یا سحر به تاریکی شب غلبه می‌کنه، و همه فهمیدند که حق با امام حسین (ع) هست و اسلام واقعی نزد چه کسانیه. ما هم اگه بخوایم شامل این آیه‌ها بشیم می‌تونیم، نه اینکه فقط امام حسین (ع) می‌تونستن به خدا اطمینان داشته‌باشن و آرامش پیدا کرده‌باشن. ایشون درجه‌شون از همه بالاتر بوده و آرامش بیشتری پیدا کرده‌بودن چون توکلشون از همه قویتر بوده و فقط رضایت خداوند رو می‌خواستن، ولی ما هم با دوست داشتنشون و شناختن راهشون و هدفشون می‌تونیم در همون راه قدم برداریم و به چنین مقام‌هایی برسیم ان شاء الله.

خب فکر کنم دوست داشتین که با هم معنای چند آیه‌ی قرآن رو دوره کردیم و یاد گرفتیم.

		<p>اینو حواستون باشه که "نفس مطمئنه" ی زمان ما امام زمان (عج) هستند. ایشون هم الآن بهترین بنده خدا در روی زمین هستند. همون طور که امام حسین مصیبت‌های زیادی در عاشورا کشیدند، حضرت مهدی هم در این بیش از ۱۰۰۰ سال که در غیبت هستند، این همه ناراحتی‌هایی که شیعیان‌شون و مردم دنیا از دست ظالم‌ها و آدم‌های بد می‌کشند خیلی آزارشون می‌ده، اما ایشون صبر می‌کنند تا خدا بخواهد که ظهور کنند. یعنی ایشون هم از خدا راضی هستند و خدا هم از ایشون. و الآن هم برای اینکه ما بتونیم خودمون رو در راه امام حسین قرار بدیم، باید مطابق رضای خدا عمل کنیم، یعنی پیروی امام زمانمون باشیم و ایشون رو دوست داشته‌باشیم و کارهایی کنیم که ایشون رو خوشحال می‌کنه و ...</p> <p>خب بچه‌ها! بریم سراغ نامه: می‌دونین امام حسین علیه السلام برای چی از شهرشون به سمت کوفه رفتند؟ بله، چون مردم کوفه که از دست یزید و والیانی که اون قرار داده‌بود، خسته شده‌بودند. چون هم یزید خیلی بهشون ظلم می‌کرد و هم خیلی بی‌شرمانه از فرمان‌های الهی و اسلام سر باز می‌زد و آشکارا گناهان بدی رو انجام می‌داد. خلاصه که دیگه در ظاهر هم، به نظر مسلمان نمی‌رسید. برای همین هم مردم به امام نامه نوشتند و درد دل کردن و از ایشون درخواست کردن که به کمکشون بیان. گرچه به قولشون و خواستشون وفادار نموندن و باز هم گول شیطان رو خوردن.</p> <p>حالا ما می‌خوایم تو این نامه‌ها برای اماممون درد دل کنیم و باهاشون حرف بزنینم. می‌خوایم اگه منتظرش هستیم، این رو بهشون بگیم و هر چقدر ایشون رو دوست داریم بهشون خبر بدیم. بگیم که دلمون براشون تنگه و خیلی دوست داریم که ببینیمشون. هممون می‌دونیم که امام زمانمون از این نامه‌ای که می‌نویسیم خبر دارن و می‌دونن که ما بهشون چی گفتیم. ما این نامه رو به جای امن نگه می‌داریم و هر سال به سری به این نامه می‌زنیم و بیعتمون رو تجدید می‌کنیم. می‌تونین هر سال حرفای جدیدی برای امام زمان بنویسین. و امیدواریم که به روز این نامه رو بدیم به دست مبارک خودشون. اگر کسی دوست داشت، می‌تونه نامه‌شو بده به من تا بلند برای همه نامه‌اش رو بخونم. (می‌تونید تصحیح کنید و یا نکات را انتقال دهید).</p>	
.۱	.۱ هر کدام حدود	<p>کلیپ صحرای عشق</p> <p>http://www.hodhodfarsi.tv/play_movie.php?montajatmove_id=۲۱۴۰</p>	۲

	۴ دقیقه	http://www.hodhodfarsi.tv/play_movie.php?montajatmove_id=۴۶۳	
<p>۱. آشنایی با مهارت داستان‌گویی و جلب توجه بچه‌ها به داستان.</p> <p>۲. آشنایی با مظلومی امام حسین و معصومی یاران ایشان.</p> <p>۳. آشنایی با شجاعت یاران امام حسین علیه السلام</p>	۷ دقیقه	<p>داستان فریاد زد عمو جان!</p> <p>هوا تاریک شده بود. از لشکرگاه دشمن صدای خنده و شادی می‌آمد. اما خیمه‌های مرد آزاد ساکت بود. همه به فکر جنگی بودند که فردا شروع می‌شد. مرد آزاد یارانش را جمع کرد و به آن‌ها گفت: «دشمن فقط دنبال من است و با شما کاری ندارد. حالا که هوا تاریک است فرار کنید بروید و جانتان را نجات بدهید.»</p> <p>اولین کسی که حرف زد پسری نوجوان بود. نوجوانی که پسر برادر مرد آزاد بود. او از مرد آزاد پرسید: «عموجان اگر من پیش شما بمانم فردا کشته می‌شوم؟»</p> <p>مرد آزاد از او پرسید: «مرگ در نظر تو چگونه است؟»</p> <p>نوجوان گفت: «اگر در راه شما باشد از غسل هم شیرین‌تر است.» مرد آزاد گفت: «فردا تو کشته می‌شوی.»</p> <p>بعد از این حرف، مرد آزاد ساکت ماند. دوباره به یارانش گفت: «هر کس می‌خواهد برود چون اگر بمانید کشته می‌شوید.»</p> <p>آن شب تعدادی از همراهان مرد آزاد در تاریکی فرار کردند و رفتند. مرد آزاد ماند و خانواده‌اش و هفتاد و دو یار که آماده بودند با دشمن بجنگند.</p> <p>آن شب، نوجوان خیلی به سؤال عمویش فکر کرد. عمویش درباره‌ی مرگ از او پرسیده بود. نوجوان فکر کرد: آیا جواب مناسبی به سؤال او داده‌است یا نه؟ در همان حال چشم‌هایش را روی هم گذاشت تا بخوابد. ناگهان احساس کرد پروانه‌هایی نورانی دور و برش پرواز می‌کنند. چشم‌هایش را باز کرد. اما هیچ پروانه‌ای در اطرافش نبود. دوباره چشم‌هایش را بست و دوباره همه جا پر از پروانه‌های نورانی شد.</p>	۳

آن شب هر بار که نوجوان چشم‌هایش را روی هم می‌گذاشت و باز می‌کرد، پروانه‌های نورانی را می‌دید که اطرافش می‌چرخند.

صبح شد. روز مبارزه‌ی بزرگ بود. مبارزه در سرزمینی که بلا و مصیبت با خود داشت. سپاه دشمن مثل دیواری دور و دراز در مقابل سپاه کوچک مرد آزاد ایستاده بودند. ناگهان سربازهای دشمن تیرها را در کمان گذاشتند و به طرف یاران مرد آزاد پرتاب کردند. تعداد زیادی از یاران مرد آزاد کشته و یا زخمی شدند. پسر بزرگ مرد آزاد به میدان رفت و شهید شد. نوجوان آماده شد تا به میدان برود و با دشمن بجنگد. مرد آزاد او را دید و گریه‌اش گرفت. او به سر تا پای نوجوان نگاه کرد. چطور پسری با قد و قواره‌ای کوچک می‌توانست با سربازهای دشمن بجنگد و پیروز شود؟! مرد آزاد با خودش فکر کرد: او هنوز برای جنگیدن کوچک است. مرد آزاد دوست نداشت نوجوان به میدان برود و با کسانی بجنگد که خیلی بی‌رحم بودند.

مرد آزاد دستش را روی شانه نوجوان گذاشت، با مهربانی در چشم‌هایش نگاه کرد و گفت: "نمی‌خواهم کشته بشوی." نوجوان به سربازهای دشمن نگاه کرد. به هزاران سربازی که تا دوردست‌ها ایستاده بودند و بیشترشان سوار اسب‌هایی بودند که آرام و قرار نداشتند. نوجوان به عمویش گفت: "من زنده بمانم شما کشته شوید؟ دوست ندارم چنین روزی را ببینم." مرد آزاد باز هم به او اجازه نداد تا به میدان برود و بجنگد. نوجوان گریه کرد و دست و پای مرد آزاد را بوسید. مرد آزاد او را بغل کرد و موهایش را بوسید. نوجوان با التماس در چشم‌های مرد آزاد خیره شد. با نگاه با عمویش حرف می‌زد. مرد آزاد نمی‌دانست چطور می‌تواند او را از رفتن به میدان و جنگیدن با سربازهای بی‌رحم منصرف کند.

نوجوان در چشم‌های مرد آزاد نگرانی را دید. اما دوباره خواسته‌اش را به زبان آورد. مرد آزاد دیگر حرفی نزد و نوجوان راهی میدان جنگ شد.

کمی بعد نوجوان در میدان جنگ ایستاد. اولین سرباز دشمن به او حمله کرد، اما با ترس و لرز از مقابلش فرار کرد. دومین سرباز به دست او کشته شد. نوجوان مثل مردی نیرومند و قوی می‌جنگید اما در اوج ضربه شمشیرها و نعره اسب‌های

		<p>زخمی، بند یکی از کفش‌هایش باز شد. خم شد تا بند کفشش را ببندد. یکی از سربازهای دشمن از فرصت استفاده کرد و با شمشیر به سرش زد. نوجوان با صورت روی زمین افتاد و فریاد زد: عموجان!</p> <p>مرد آزاد در میان گرد و غبار و هیاهوی سپاه دشمن، صدای نوجوان را شنید. به طرف او دوید و سرباز دشمن را دید که بالای سر نوجوان ایستاده‌است و از چانه‌اش عرق می‌چکد. مرد آزاد به او حمله کرد و با ضربه‌ای دستش را قطع کرد. سرباز دشمن از درد دندان‌هایش را روی هم فشار داد. تمام نیرویش را جمع کرد و به طرف یارانش فریاد زد: چرا حمله نمی‌کنید؟ منتظر چی هستید!؟</p> <p>یک‌دفعه بیشتر از ده نفر به مرد آزاد حمله کردند. مرد آزاد با همه آن‌ها جنگید و مجبورشان کرد عقب‌نشینی کنند. در میان گرد و غبار چند تا از سربازهای دشمن آمدند و قاتل پسر نوجوان را از زیر شمشیر مرد آزاد نجات دادند.</p> <p>نوجوان از درد به خود می‌پیچید و ناله می‌کرد. برای لحظه‌ای چشم‌هایش را بست. وقتی دوباره چشم‌هایش را باز کرد، عمویش را دید که روی صورتش خم شده‌بود و گریه می‌کرد. نوجوان با لبخند کوچکی دوباره چشم‌هایش را بست. نگاه مرد آزاد که به موهای خونی نوجوان افتاد، فهمید که او دیگر چشم‌هایش را باز نمی‌کند. او را بغل کرد و به خمیه برد.</p> <p>نوجوان برای همیشه خوابید و اطرافش پر از صدای بال پروانه‌ها شد.</p>	
<p>۱. پروژکتور یا وسیله-ی پخش پرزی.</p>	<p>۱. آشنایی با دلایل حرکت اباعبدالله به سمت کوفه و وقایع روز عاشورا ۲. درس‌هایی از امام حسین (ع) و یارانشان.</p>	<p>۱۵ - ۲۰ دقیقه</p> <p>/ https://prezi.com/deujcc۲xm۹qn/۱۲-mosafere-karbala</p> <p>اسلاید ۲: بچه‌ها، مردم کوفه در زمان امام علی (ع) طعم ولایت امام علی (ع) رو چشیده‌بودن. فهمیده‌بودن که ایشان چقدر عادل و مهربانن. فهمیده‌بودند که ایشان با تمام آدمای عادی متفاوتن. بعد از حضرت علی (ع) فرزند بزرگشون یعنی امام</p>	<p>۴</p> <p>پرزی مسافر کربلا</p>

حسن مجتبی (ع) جانشین ایشون و امام شیعیان شدن که همزمان با ایشون معاویه هم خودش رو حاکم مسلمون‌ها معرفی کرده‌بود. بعد معاویه امام حسن رو شهید کرد و امام حسین شدند امام سوم شیعیان.

نصیر ۳: وقتی معاویه‌ی حیل‌گر ستمکار مُرد، پسرش یزید روی کار اومد. یزید یک آدم شرابخوار بود و در ملاً عام یعنی جلوی مردم کارهای گناه انجام می‌داد و خُلق و خوی خیلی بدی هم داشت. او خواست از امام حسین (ع) به زور بیعت بگیره، یعنی اینکه امام حسین بگن که او رو به عنوان حاکم مسلمون‌ها قبول دارن، تا با این کار، بقیه‌ی مردم هم با او مخالفت نکنن. امام حسین هم معلوم بود که هیچ وقت با اون انسان فاسد بیعت نمی‌کنن، چون او داشت آبروی اسلام رو می‌برد و اگر امام قبول می‌کردن، مردم فکر می‌کردن که یزید آدم خوبیه و مردم همه گمراه می‌شدن.

تصویر ۴: در اون زمان امام حسین توی مدینه زندگی می‌کردند. یزید به حاکم شهر مدینه دستور داد که به زور از امام حسین (ع) بیعت بگیره و ایشون رو تحت فشار بذاره. امام حسین (ع) هم احساس خطر کردند و به صلاح دونستن که از مدینه شبانه همراه خانواده و دوستانشون خارج شن و به مکه که خانه امن خدا بود پناه ببرن.

اسلاید ۵: بچه‌ها! مردم کوفه می‌دیدند که یزید به صورت علنی گناه می‌کنه، به اونا ظلم می‌کنه تازه... خودش رو جانشین پیامبر می‌دونه!!! تصمیم گرفتن به امام حسین یعنی جانشین واقعی پیامبر که خداوند اون رو انتخاب کرده‌بود روی بیارن و برای همین تصمیم گرفتن به ایشون نامه بدن و ایشون رو دعوت کنن تا به کوفه بیان و به داد اون‌ها برسن. نامه‌ها رو که در تاریخ ۱۲۰۰۰ نامه با ۲۲۰۰۰۰ امضا گفته شده بار شترها کردن و به چند نامه رسان دادن تا اون‌ها رو به دست امام حسین (ع) در مکه برسوند. اونا نوشته‌بودند که یزید بدکار، تمام انسان‌های خوب را کنار گذاشته و فقط بدی و شرارت می‌کنه اونم به اسم اسلام. امام حسین به سوی ما بیایید. و پیشوای ما شوید و برایمان حکومت حق را بر پا کنید.

اسلاید ۶: امام حسین برای اینکه حرمت خانه خدا حفظ بشه و به بهانه دستگیر کردن امام جنگ و خونریزی در خانه خدا اتفاق نیوفته، نیتی که برای حج داشتند رو تبدیل به عمره کردن و مکه رو ترک کردند و راهی کوفه شدن.

اسلاید ۷: امام با خانواده و بچه‌هاشون و تعدادی از یارانشون به سمت کوفه حرکت کردن. ایشون ۲۴ روز در هوای بسیار گرم در راه بودند.

تصویر ۸: امام همزمان با حرکت به سمت کوفه پسر عموی خودشون یعنی جناب مسلم بن عقیل رو که خیلی به ایشون اطمینان داشتن رو به کوفه فرستادن تا از درستی نامه‌ها مطمئن بشن و ببینن مردم تا چه اندازه در این هدفشون محکم هستند و آماده حضور حضرت و حکومت عادلانه ایشون هستند.

مسلم بن عقیل وقتی وارد کوفه می‌شن با استقبال بی‌نظیر کوفیان مواجه می‌شن که برای بیعت با ایشون که فرستاده‌ی امام بودن آمده‌بودن. برای همین هم مسلم برای امام پیکی رو می‌فرستن و اطلاع می‌دن که کوفیان در خواسته‌هاشون محکم هستند و ایشون می‌تونن به کوفه بیان.

اما در همین روزها عبیدالله بن زیاد ملعون که خیلی سنگدل بود، از طرف یزید مأمور شده بود تا با تعدادی سرباز به کوفه بیاد تا برای یزید حکومت رو نگه داره و نذاره به دست امام حسین (ع) و یارانشون بیافته.

تصویر ۹: بله بچه‌ها، متأسفانه این زیاد شروع به فریب دادن و گول زدن مردم کرد و همه اون‌هایی که از امام حسین دعوت کرده‌بودند که به کوفه بیان رو با قول‌های الکی به پول و مقام گول زد یا بعضی‌ها رو تهدید کرد که اون‌ها رو خواهدکشت. کوفیان عهدشکنی کردن و همشون جناب مسلم رو تنها گذاشتن، به طوری که در ابتدای نماز مغرب تعداد خیلی زیادی از مردم پشت سر مسلم بن عقیل نماز خواندند ولی بعد از نماز عشا همه‌ی اون‌ها از ترس دار و دسته‌ی یزید و مأمورانش مسلم رو تنها گذاشتن و فرار کردن.....

تصویر ۱۰: مردم کوفه از ترس اینکه سربازای ابن زیاد بیان خونه‌هاشون رو بگردن و بکشنشون حتی به جناب مسلم آب و غذا هم ندادن و در خونه‌هاشون رو به روی ایشون باز نمی‌کردن. و حضرت مسلم بدون جایی که بتونن در اونجا استراحت کنن و یا چیزی بخورن در کنار کوچه ایستاده‌بودن و به دیوار یک خونه تکیه داده بودن و داشتن به همه‌ی این اتفاقات فکر می‌کردن و ناراحت امام حسین (ع) و خانواده و یارانشون بودن که یک دفعه صاحب خونه‌ای که بهش تکیه داده بودن در رو باز کرد. پیرزن به جناب مسلم گفت: ای مرد چه می‌خواهی؟ حضرت مسلم از او کمی آب خواستند و بعد که ایشون آب خوردند، پیرزن پرسید: پس چرا نمی‌روی؟! جناب مسلم گفتند: جایی ندارم. پیرزن گفت: تو که هستی؟ مسلم جواب داد: من مسلم بن عقیلم. پیرزن ایشون رو شناخت و به خونه‌اش راهشون داد، چون اون زن شیعه و دوستدار حضرت علی بود و خیلی شجاعتر از بیشتر مردای کوفه بود. ولی وقتی که پسرش به خانه برگشت و فهمید جناب مسلم اون جا هستن، جای ایشون رو به سربازها لو داد تا از ابن زیاد پول بگیره...

تصویر ۱۱: خلاصه ایشون رو با نامردی دستگیر کردن و به ابن زیاد تحویل دادند. اون جفاکار هم حضرت مسلم رو در حالی که اشکریزان بودن از این که این مردم به امام حسین پشت کردن و امام دارن به سمت این مردم نامرد میان، به شهادت رسوندن.

تصویر ۱۲: بچه‌ها! این ماجرا برای حضرت علی هم اتفاق افتاد؛ کی یادش؟ یادتونه پیامبر توی غدیر خم به همه مسلمون‌ها گفتند که حضرت علی جانشینشون هستن و همه مردم با ایشون بیعت کردند که بعد از پیامبر، حضرت علی رهبرشون باشه؟ اما مردم فراموش کردند و بعد از پیامبر، حضرت علی رو تنها گذاشتند!!

تصویر ۱۳: آخ آخ آخ بچه‌ها! الان که امام ما امام زمان هستن، نکنه ما هم بدی کنیم، و به جای اینکه یارشون باشیم و ایشون رو خوشحال کنیم، کار زشت کنیم که قلب ایشون از دستمون ناراحت باشه. اگر ما دینداریم، اگر امام زمانمون رو دوست داریم، باید یار عاقل امام زمان باشیم، نه مثل کوفیان گول بخوریم یا از ترس اینکه نکنه یه چیزایی رو، یا یه خوشی‌هایی رو توی دنیا از دست بدیم، برخلاف میل ایشون عمل کنیم! ما شیعه امام زمان هستیم و باید کارهامون و حرف‌هامون طوری باشه که مردم بگن: به به! آفرین به این کسانی که شیعه و مسلمان هستن. چقدر راستگو هستن! چقدر مهربون هستن! چقدر به دیگران کمک می‌کنند! چه بچه‌های خوبی هستن! اگر این طوری نباشیم، آبروی امامون رو برده‌ایم! باید خیلی مواظب باشیم. خلاصه ...

اسلاید ۱۴: امام در حرکت به سمت کوفه بودند تا اینکه در نزدیکی کوفه سپاه ابن زیاد، مانع حرکت امام و خانواده و یارانشون شدن و راه رو به روی اونها بستن و اجازه ورود به کوفه رو بهشون ندادن. پس راه امام به سمت بیابانی در اطراف کوفه کشیده شد. کاروان حرکت می‌کرد تا اینکه اسب امام حسین ایستاد و دیگه حرکت نکرد. امام حسین پرسیدند: اینجا کجاست؟ گفتند: کرب و بلا. امام فرمودند که معنیش می‌شه جای رنج و بلا، و این جا همون جایی هست که پدر بزرگم رسول خدا به من وعده‌ی اون رو داده بودن. امام حسین در روز دوم ماه محرم به اینجا رسیدن و همونجا خیمه زد. روز هفتم محرم ابن زیاد ملعون دستور داد: آب رود فرات رو که همه از اون می‌آشامیدن بر روی امام، خانواده و یارانشان بپاشن و از آن روز تا عصر عاشورا تمام همراهان امام حسین و خود ایشان آب خیلی کمی در خیمه‌ها داشتند و تشنه بودند.

خب، تا اینجا ماجرا، امام حسین رسیده بودند کربلا. اتفاقات مهمی هم در کربلا افتاد تا اینکه شب دهم محرم و روز دهم محرم یا همون عاشورا شد. من از اون اتفاقات می‌گذرم و می‌خوام چندتا درس مهم که از ماجراهای روز عاشورا می‌گیریم رو براتون تعریف کنم:

بچه‌ها! عاشورا همه لحظاته و همه افرادی که در روز عاشورا با امام بودن برای ما درس هستن، شاید صد تا درس، اما ما چندتاشون رو با هم مرور می‌کنیم:

۱- امام حسین با وجود تمام سختی‌ها و اذیتی که در این سفر شده‌بودن، باز در هر زمانی که ممکن بود، مردم و سربازان این زیاد رو راهنمایی می‌کردن و اون‌ها رو به دین اسلام واقعی و حقیقی دعوت می‌کردن. می‌فرمودن: جنگ و خونریزی راه نیاندازید. مال و مقام دنیا در مقابل انسان بودن ما ارزشی نداره و اینا چیزایی هستن که از بین می‌رن ولی انسانیت ما باقی می‌مونه و اون دنیای ما رو می‌سازه. یادآوری می‌کردن که نوه رسول خدا هستن، همان کسی که به دعوت او با دین اسلام آشنا شدن. می‌فرمودن: من فرزند دختر رسول خدا هستم، آیا من به شما ظلمی کردم که قصد جنگ با من رو دارید؟! آیا غیر از دستور خدا رو انجام داده‌ام؟! آیا من کسی از شما را کشته‌ام که اینجور می‌خواهید من و خانواده‌ام رو شهید کنید؟! اگر دین ندارید، حداقل انسان‌های آزاده و باشرفی باشید. ما سر جنگ با شما نداریم، پس ما رو رها کنید تا از اینجا به محلی امن و آرام بریم و ما با شما کاری نداریم. اما افسوس که اینقدر اون‌ها گناه کرده‌بودن و پول و مقام دنیا براشون مهم شده‌بود که اصلا حرفای امام به گوششون نمی‌رفت.

۲- با اینکه ظالمان ملعون همه خانواده ایشون رو یا کشتند یا آزار دادند، باز ایشون چون همه این کارها رو برای رضای خدا و هدایت مردم انجام می‌دادن، به تمام این سختی‌ها صبر می‌کردن و راضی بودن. توکل و صبر ایشون به حدی بالا بود که خداوند از صبر و ایمان ایشون توی قرآن یاد کرده (یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً).

۳- بعضی از شیعیان حاضر شدند برای یاری امام زمانشون از همه چیزشون بگذرند. اصحاب و یاران امام حسین همه می‌دونستن که شهید می‌شن، اما با وجود این حاضر بودند در کنار امامشون بمونن و از ایشون و خانواده‌شون دفاع کنند. اون‌ها از همسر و فرزندانشون خداحافظی کرده‌بودند و همسرشون هم با ایمان قوی که داشتن اون‌ها رو تشویق کرده‌بودند که برن و امام زمانشون رو یاری کنند.

<p>۱. پروژکتور یا وسیله‌ی پخش و بلندگو.</p>	<p>۱. آشنایی با حضرت قاسم بن الحسن و دفاع ایشان از امامشان و شهادتشان.</p>	<p>۱۲ دقیقه</p>	<p>انیمیشن حضرت قاسم (ع) http://tebyan.net/videoplayer.aspx?MusicID=۱۴۴۰۲۵</p>	<p>۵</p>
<p>۱. درگیر کردن بچه‌ها با مطالب آموزش داده‌شده. ۲. انجام کار گروهی و درگیر کردن بچه‌ها در کنار هم برای یافتن پاسخ گروهی.</p>	<p>۱۵ دقیقه</p>	<p>فعالیت گروهی پرسش و پاسخ پیرامون واقعه‌ی عاشورا</p> <p>بچه‌ها را به گروه‌های ۲ یا ۳ نفره تقسیم کنید (متناسب با تعداد شرکت کنندگان) و برای هر گروه یک سؤال مطرح کنید و به آن‌ها ۲-۳ دقیقه زمان دهید که برای جواب سؤالشان فکر کنند و بعد از آن‌ها بخواهید گروهی بایستند و یافته‌هایشان را با بقیه در میان بگذارند.</p> <p>(پاسخ سؤال‌ها در پرزی آمده‌است.)</p> <p>۱- امام حسین چرا با یزید بیعت نکردند؟ تا اسلام حفظ شود ... ۲- امام حسین به چه دلیل از محل زندگیشان مدینه با خانواده خارج شدند و چه شد که به کربلا رسیدند؟ برای در امان ماندن از والی مدینه که می‌خواست از ایشان به زور برای یزید بیعت بگیرد و رفتن به حج و خروج از مکه برای حفظ حرمت و احترام خانه خدا و ... ۳- امام حسین (ع) برای اینکه از مردم کوفه و خواسته‌شون مطمئن شوند چه کردند؟ جناب مسلم بن عقیل پسرعموشون را به عنوان یک نماینده امین به کوفه فرستادند.... ۴- به چه دلائلی کوفیان مسلم بن عقیل و بعد امام حسین (ع) را تنها گذاشتند؟ ضعف ایمان و اهمیت پول و مقام دنیا و ترس از آزار یزید.... ۵- ما برای زندگی امروزمان چه درسی از عاشورا می‌گیریم؟ اینکه یاور امام زمانمان باشیم.</p>	<p>۶</p>	

<p>۱. دو بازیگر مادر و دختر (یا پسر).</p> <p>۲. صندلی و وسایل بافتنی یا وسیله‌ی هر کاری که مادر در حال انجام آن است.</p> <p>۳. ظرف میوه یا انگور.</p>	<p>۱. آشنایی با دلیل سفر امام حسین (ع) از مکه به کوفه.</p>	<p>۱۵ دقیقه</p>	<p>۷ نمایش دلائل واقعه عاشورا</p> <p>داخلی - مادر روی صندلی نشسته و مشغول بافتن است (لباس مادر هم می‌تواند به نشانه عزا سیاه رنگ باشد) که دخترش نگار از مدرسه می‌رسد. نگار لباس مدرسه و کوله‌پشتی به همراه دارد.</p> <p>نگار (با صدای بلند): سلام مامان</p> <p>مادر (سرش را از روی بافتنی برمی‌دارد و به نگار لبخند می‌زند): سلام دخترم، مدرسه خوب بود؟</p> <p>نگار: بله، امروز بیشتر وقت توی سالن اجتماعات (جیم/ نمازخانه) بودیم، برنامه مخصوص در مورد ماه محرم داشتیم.</p> <p>مادر (در حالی که از جایش بلند می‌شود): چه برنامه‌ای داشتین؟ سخنرانی؟ سینه‌زنی؟</p> <p>نگار: در مورد واقعه عاشورا و سفر امام حسین از مکه به کربلا برامون صحبت کردن.</p> <p>مادر (با حالت مشتاق ادامه می‌دهد): چیا گفتن؟ برای من هم تعریف کن!</p> <p>نگار کوله‌پشتی را زمین می‌گذارد و از روی ظرف میوه دانه‌ای انگور در دهانش می‌گذارد- مادر هم دوباره روی صندلی می‌نشیند.</p> <p>نگار: گفتند که امام حسین از چند ماه قبل رفته‌بودند به مکه. نزدیک مراسم حج که می‌شه و مردم کم کم از اطراف برای انجام اعمال حج میان، یزید هم سپاهی رو با عمر بن سعید بن عاص به بهانه انجام مراسم می‌فرسته حج.</p> <p>مادر: درسته، روز ۸ ماه ذی الحججه سپاه می‌رسه به مکه،</p> <p>نگار: اما گویا برای دستگیری امام بوده! نه؟!؟</p> <p>مادر (آه می‌کشد و ناراحت سرش را پایین می‌اندازد و می‌گوید): بله، در واقع یزید می‌خواست به زور از امام حسین بیعت بگیره، اما چون امام راضی نمی‌شن، سپاه می‌فرسته و دستور می‌ده که امام رو به زور هم که شده وادار کنن به بیعت!</p> <p>نگار: امروز بهمون گفتن که امام مجبور شدن حج رو تبدیل به عمره بکنن و عملا اعمال حج واجب رو انجام ندن!</p> <p>مادر: درسته، امام وقتی دیدن داره لشکرکشی می‌شه، برای اینکه حرمت خانه خدا حفظ بشه و سپاه یزید نتونن بی‌احترامی کنن، برنامه حج خودشون رو تغییر می‌دن و شبانه از مکه خارج می‌شن!</p> <p>نگار: چرا با اون عجله؟ حالا یکی دو روز دیرتر که مثلا به عید قربان هم برسن نمی‌شد؟</p>
---	--	-----------------	--

مادر: همون شب هشتم ذی الحجه گویا امام خواب جدشون حضرت رسول (ص) رو می بینن که بهشون گفتن: از شهر خارج شو که خدا می خواهد تو را کشته ببیند! (صدای مادر می لرزد).

نگار: یعنی امام می دونستن که کشته می شن؟!

مادر (آهسته و ناراحت): بله

نگار: پس چرا خانوادهشون رو بردن؟

مادر: امام توضیح می دن که قصد جنگ با کسی ندارن، از طرفی هم مردم کوفه نامه نوشتن و از امام دعوت کردن بیاد پیش اون ها، به امام گفتن که ما حمایت می کنیم ازت، امام هم با خانوادهشون به طرف کوفه حرکت کردن که ثابت کنن برای جنگ نمی رن.

نگار: می شه الان شما بگی که چرا امام حسین (ع) با این که می دونستند کوفیان آدم هایی هستند که زیر قولشون می زنند باز هم به کوفه رفتند؟

مادر: دختر گلم! امام حسین (ع) پسر عموی شجاع و باوفای خودشون حضرت مسلم رو زودتر به کوفه فرستاده بودن که بررسی کنه ببینه: مردم کوفه منتظر ورود امام هستند یا نه؟ وقتی حضرت مسلم وارد کوفه شدن، مردم خیلی زیادی با ایشان بیعت کردند و گفتند که منتظر امام حسین هستند و حضرت مسلم هم به امام نامه نوشتند که بله مردم کوفه بی صبرانه منتظر شما هستند و به کوفه بیایید. ولی بعد از حرکت امام به سمت کوفه، ابن زیاد که ادم خیلی بدی بود، به کوفه رفت و به مردم گفت که اگر حرف امام حسین (ع) رو گوش نکنند بهشون پول می ده، مقام می ده، و خیلی ها رو هم زندان کردند و ترسوندند.

نگار: یعنی مامان! پول و مقام براشون مهمتر از امامشون بود؟

مامان: بله دخترم! مردمی هم که ایمانشون ضعیف بود، به قولشون عمل نکردند و حتی حضرت مسلم رو که در شهرشون مهمون بود، تنها گذاشتند و ابن زیاد ایشون رو به شهادت رسوند و بعد هم امام حسین (ع) رو در کربلا محاصره کردن و به شهادت رسوندند.

	<p>نگار: مامان، من دلم می‌خواد اینقدر ایمانم رو قوی کنم که همیشه از حق دفاع کنم و هیچ چیز نتونه من رو بترسونه که حق رو پایمال کنم.</p> <p>مامان: به به، خیلی خوبه، آفرین دخترم، من به تو افتخار می‌کنم که این تصمیم عاقلانه رو با فکر کردن گرفتی. حتما امام زمانمون هم الان کلی خوشحالن ازت. خوش به حالت! راستش رو بخوای این کار هم خیلی ساده هست هم خیلی سخت.</p> <p>نگار: وا یعنی چی مامان؟! </p> <p>مامان: خیلی سخت به خاطر اینکه که خب خیلی‌ها سعی می‌کردن که احکام اسلام رو خوب انجام بدن و خیلی هم نماز و قرآن می‌خوندن ولی به این مقام نرسیدن و امامشون رو ناراحت کردن. همین پیروی نکردن از امام هر زمان کافیه برای اینکه راه رو اشتباه رفته باشی و شیعه‌ی واقعی نباشیم. پس باید حسابی شیعه‌های محکمی باشیم تا مثل اون آدم‌ها گول نخوریم.</p> <p>نگار: خب حالا چرا گفتین آسون؟</p> <p>مامان: برای این گفتیم که در همین راه اگه به امام زمانمون متوسل بشیم و باهاشون ارتباطمون رو قوی کنیم و ازشون کمک بخوایم، خیلی راحت ما رو کمک می‌کنن که بتونیم مسلمونای واقعی و محکم باشیم و بمونیم. (نگار در این مدت به دقت گوش می‌دهد و سر را به نشانه‌ی فهمیدن تکان می‌دهد).</p> <p>دیگه به نظر من کلاسمون رو تعطیل کنیم و بریم یه عصرونه‌ی خوب بخوریم که هم گردنم درد گرفته بسکه بافتم برای شما و هم اینکه به نظرم شمام یه کم خسته شدی دیگه، نه؟</p> <p>نگار (با لبخند دستانش را دور گردن مادر حلقه می‌زند و می‌گوید): قربون مامان گلم برم که انقد برام زحمت می‌کشه. بریم به سمت آشپزخونه. (و هر دو دست در دست هم و شاداب صحنه را ترک می‌کنند).</p>			
۷	<p>شعر یا مداحی کودکان تشنه لب</p> <p>رفتم به صحرا روزی</p> <p>دیدم مرغی نشسته</p>	۱۰ دقیقه	۱. آشنایی با فرهنگ شعر سرایی و ادبیات فارسی در فضای دینی.	۱. هیجان در تن صدای مری و رسا بودن صدا از ملزومات اجرای خوب می‌باشد.

گفتم چرا غمینی

گفتا دلم شکسته

امروز عاشورا شده

در کربلا غوغا شده

در چهره‌ی یاران دین

آثار غم پیدا شده

گفتم: ای مرغِ زیبا

پرواز کن به بالا

منزل نما در کربلا

سلام ما را هدیه کن

بر آن امامِ سر جدا

بخوان ز غم ترانه‌ای

از کودکان تشنه لب

از دشمنانِ سنگدل

از اصغر رنگین گلو

			<p>از روز عاشورا بگو</p> <p>از اکبری که شد شهید</p> <p>در کربلا کن گفتگو</p>	
۸	کار در منزل		<p>از شرکت کنندگان در قسمت آغاز خواستید که با استفاده از نامه‌ای که در ست کردند، نامه ای خطاب به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بنویسند و قبل از شروع به نوشتن، درباره‌ی این موضوع و اینکه چه مطالبی را می‌توانند در این نامه بنویسند صحبت کردید. می‌توانیم از آنها بخواهیم که نیمی از نامه را در برنامه بنویسند و نیم دیگر کاغذ را خالی نگه دارند و ادامه نامه‌شان را در خانه و با توجه بیشتری بنویسند و از آن نگهداری کنند و بدانند که امام زمانشان از مطلب نامه‌ی آن‌ها با اطلاع هستند.</p> <p>بچه‌ها، وقتی پدر و مادرتون رو دیدین، براشون از چیزایی که امروز با هم یاد گرفتیم و موضوع این نامه‌ای که دستتونه حرف بزنین تا اون‌ها هم براشون این مطالب یادآوری بشه، چون یادآوری برای همه‌ی ما همیشه خوبه. می‌تونین برای پدر و مادرتون از نوشتن همچین نامه‌ای بگین و از اون‌ها هم بخواین تا به نامه برای امام زمان بنویسن و مثل شما سعی کنن بهش عمل کنن و بهشون بگین که امام زمانمون از نامه‌های ما خبر دارن همونطوری که از دل‌های ما و از کارهامون خبر دارن.</p>	
۸	پایان / نتیجه گیری و دعا:	۵ دقیقه	<p>خب بچه‌ها، قبول باشه. من فکر می‌کنم که امروز خیلی چیزای جدید یاد گرفته‌باشین و ما با شما دوره کردیم و از نظرات شما چیزای جدید یاد گرفتیم. امروز ما سعی کردیم برای شما دقیق‌تر دلایل این اتفاق بسیار عظیم و ناراحت کننده‌ی عاشورا رو توضیح بدیم و با هم بحث کنیم. این بحث‌های دقیق و فکر کردن و مطالعه و تحقیق بیشتر و بهتر به ما کمک می‌کنه</p>	<p>۱. نتیجه گیری بحث و انتقال دوباره‌ی بحث.</p> <p>۲. تذکر به وجود مقدس صاحب الزمان (عج) به</p>
	۱. اجرای این قسمت در فضای سکوت و توجه و توسل.			

<p>۲. آغاز دعا، پس از توجه دادن بچه‌ها به اهمیت دعا برای فرج صاحب الزمان عج.</p> <p>۳. سعی شود که متن عربی و ترجمه آن به زبان محلی همزمان با تلاوت، نمایش داده شود.</p>	<p>عنوان معلم و امام زمان ما.</p> <p>۳. پیوند قلبی با حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام و دعا برای ایشان</p>		<p>امامانمون رو بهتر بشناسیم و بدونیم که هدفشون چی بوده که ما هم در همون راستا حرکت کنیم و عمل کنیم. چرا؟ چون ما نمی‌خوایم مثل مردم کوفه باشیم. نمی‌خوایم بگیم امام زمانمون رو دوست داریم و منتظریم بیاد که دنیا رو پر از خوبی و عدل و داد بکنه و حتی دعا هم براشون بخونیم و بگیم بیاد ولی وقتی که اومدن بشیم مثل مردم کوفه خدای نکرده. درسته؟ ما این رو نمی‌خوایم که زیر قولمون بزنییم و خواسته‌های الکی داشته باشیم. می‌خوایم قوی و با علم، امام زمانمون رو بشناسیم و محکم بگیم که می‌خوایم ایشون زودتر بیان و ما بهشون احتیاج داریم. بگیم که دلمونم تنگه براشون و زیر قولمون هم نمی‌زنیم. این نامه‌هایی رو هم که نوشتیم، امام ما ازش خبر داره، پس خیلی بده که محکم نباشیم. این نامه‌ها رو نگه می‌داریم و وقتی ان شاء الله با دعاها و کارهای خوبمون ایشون اومدن، نامه‌هامون رو بهشون می‌دیم و می‌گیم این همون نامه هست و ما به قولمون پایبند بودیم.</p> <p>حالا بیاین همه با هم از ته دل دعای فرج رو بخونیم و با دل‌های غمگینمون با ایشون هم‌دردی کنیم و مرهمی باشیم بر قلب نازنینشون.</p> <p>• خواندن دعای فرج رو به قبله و ایستاده به احترام ایشان</p>
---	---	--	--

طرز تهیه‌ی کاردستی نامه:



وسایل و ابزار مورد نیاز:

۱. کاغذ کاهی^۱ با ابعاد تقریبی ۱۵*۲۵ سانتی متر
۲. دو چوب باریک
۳. نوار باریک از جنس گونی و یا نخ کاموا
۴. چسب حرارتی



چوب باریک:

می توانید از شاخه ی درخت، مداد، سیخ چوبی و ... استفاده نمایید.
چوب بستنی شکل استوانه ای لازم برای این کاردستی را دارا نمی باشد
آن را به عنوان گزینه آخر قرار دهید.

^۱ می توانید از کاغذ برش، کاغذ پوستی یا هر نوع کاغذ دیگری که حس قدیمی بودن را القاء کند استفاده نمایید.



انتهای کاغذ را چسب بزنید و چوب را روی چسب قرار دهید تا کاملا به کاغذ بچسبید. ممکن است استفاده از چسب حرارتی برای کودکان مشکل باشد لذا در صورت نیاز چسب را خودتان روی کاغذ بزنید و از آن ها بخواهید چوب را روی چسب قرار دهند.



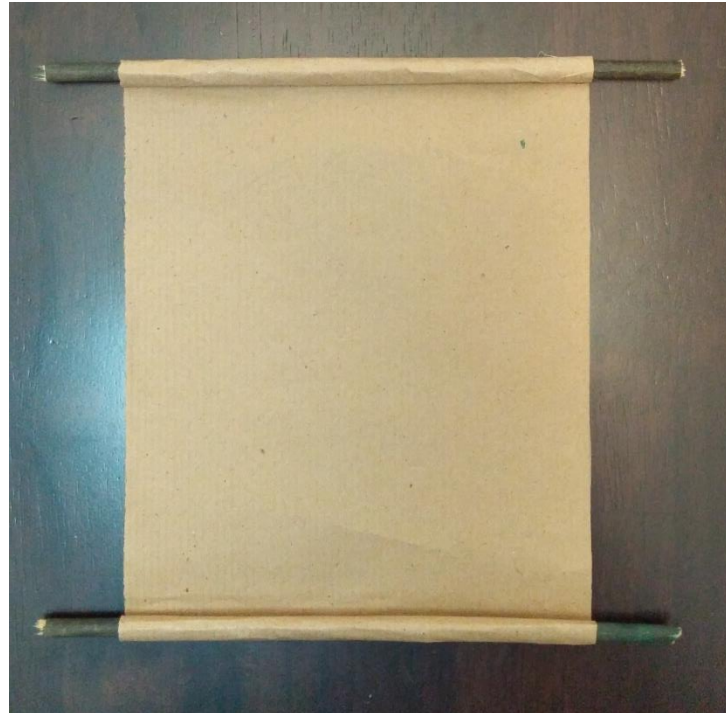
کاغذ را چند بار دور چوب پیچانده و مجدد چسب بزنید.

همین کار را در طرف دیگر کاغذ تکرار کنید. می توانید جملات ابتدایی نامه را خودتان با دست روی کاغذ بنویسید.

به نام خدا

امام مهربانم سلام ...

بابای خوب و مهربانم سلام ...



از شرکت کنندگان بخواهید نامه ای خطاب به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف بنویسند. می توانید قبل از شروع نوشتن درباره ی این موضوع که چه مطالبی را می توان در این نامه نوشت به صورت گروهی صحبت کنید و سپس از آنها بخواهید مشغول نوشتن شوند. از بچه ها بخواهید سطح کاغذ را به دو قسمت تقسیم کنند و نصف آن را در هنگام کاردستی بنویسند و نیم دیگر آن را در خانه و با توجه بیشتری بنویسند و از آن نگهداری کنند و بدانند که امام زمانشان از مطلب نامه ی آنها با اطلاع هستند.



در پایان کاغذ را لوله کنید و با نخ گونی
آن را ببندید.